زنان مشهور زیب النسا بیگم

زیب النساء بیگم دختر اورنگ زیب(عالمگیر)پادشاه هندوستان‏1 یکی از فضلای نامی و چکامه سرایان زبان فارسی است.مشار الیها در سال‏ 1048 هجری از دلرس بانو دختر شاهنواز خان متولد گردیده و از کودکی‏ شوق بکسب علم و دانش پیدا نمود.

نخست«قرآن»کریم را حافظ شده.سپس بتحصیل نحو و صرف‏ و معانی و بیان و سایر علوم معموله آن زمان بپرداخت،خطوط نسخ و نستعلیق و شکسته را خوب مینوشت.و میل مفرطی بشعر و ادبیات و مجالست‏ فضلاء و شعراء و ادباء داشت چنان‏که جمعی زیاد از علماء و حکماء و دانشمندان‏ و ارباب قلم را جیره و مواجب کافی میداد که آسوده و مرفه در ظل‏ عنایتش میزیستند و پیوسته مجلسش پر از فضلاء و دانشمندان و ارباب هنر بود.و سر جوی از تفقد حال علماء و تشویق ارباب فضل و کمال فرو گذار نمیکرد،و از آنجا که قدرشناسی ارباب فضل و ادب شیوهء دیرینه‏اش‏ بود فضلاء و ادباء و شعراء کتب و رسائل و دواوین زیادی بنام نامی او تألیف کرده‏اند.زیب النساء از فرط مناعت و علو طبع تن بهمسری هیچ مردی‏ نداد و تا آخر عمر مجرد و بی‏شوهر بسر برده و در شعر مخفی تخلص میکرده‏ و دیوانی در شعر پارسی بپرداخته و این ابیات از آن دیوان و از نتایج‏ (1)اورنگ زیب که بعد بعالمکیر ملقب گردید،ششمین پادشاه خانوادهء تیموری‏ هندوستان است که در جمعه 28 ذیقعدهء 1118 هجری پس از پنجاه و کسری سال سلطنت‏ زندگانی را بدرود نمود

سر سلسله این خاندان محمد بایر شاه است که در سال 932 هجری مطابق‏ 1526 مسیحی دهلی را فتح نمود،و آخر آنها بهادر شاه نامی است که در جمادی الاولی‏ 1279 هجری مطابق 1862 میلادی زندگانی را وداع گفته و بمرگ او چراغ دودمان خانوادهء تیموری هند خاموش گردید.

تافکار اوست‏1

خیز و کرشمه ریز کن‏ نرگس نیم مست را از ته جام جرعه ده‏ ساقی می‏پرست را بهر شهادت جهان‏ یک نگه از تو بس بود گرم غضب چه میکنی‏ غمزهء تیز دست را تاب مده بطره‏ات‏ بر دل مو گره مزن‏ بدعت تازهء منه‏ قاعدهء شکست را

باز ازوست

علاج تشنگیم کی شود ز آتش عشق‏ بود برابر یک قطره رود نیل مرا کجاست جذبهء عشقی که از دیار خرد کند برون بیک ایما هزار میل مرا

2 این ابیات نیز از اوست‏3

بلبل از گل بگذرد گر در چمن بیند مرا بت‏پرستی کی کند گربر همن‏4بیند مرا در سخن پنهان شدم مانند یو در برگ گل‏ هر که دیدن میل دارد در سخن بیند مرا بشکند دستی که خم در گردن یاری نشد کوربه چشمی که لذت‏گیر دلداری نشد صد بهار آخر شد و هر گل بفرقی جا گرفت‏ غنچه باغ دل ما زیب دستاری نشد سالها خون جگر در ناف آهو شد گره‏ مشک شد اما چه شد خاک رخ یاری نشد

رباعی

ای آبشار نوحه کنان بهر چیستی‏ چین بر جبین فکنده ز اندوه کیستی

(1)صاحب تذکرة الخواتین مدعی است که نسبت تخلص مخفی به او غلط است و این تخلص یکی از شعراء جیره خوار او بوده است و دیوان مخفی که بنام او شهرت دارد،از مخفی شاعر یا مخفی رشتی مصاحب امام قلی خان حاکم فارس است‏ ولی داستان ترکتازان هند جلد دوم که شرح حال او را مینویسد بدون تردید تخلص‏ او را مخفی یاد کرده همینطور مرحوم اعتماد السلطنه در جلد دوم صفحه 18 خیرات‏ حسان میگوید که تخلص او مخفی است و دیوانی هم دارد در قاموس الاعلام ترکی‏ تألیف سامی بیک هم مینویسد که دیوانی بزبان فارسی دارد و در هندوستان هم دیوان مخفی‏ بنام زیب النساء معروف است

(2)این ابیات از جلد دوم صفحه 18 خیرات حسان تألیف مرحوم اعتماد- السلطنه نقل شده است.

(3)ابیات بعدی از تذکرة الخواتین نقل شده است.

(4)برهمن پیشوای مذهبی برهمنها است.

دردت چه بود که چون من تمام شد سر را به سنگ میزدی و میگریستی‏ \*\*\* از تاب و تبم مهر سمارا که خبر کرد وز گریهء من ابرو هوا را که خبر کرد

صاحب تذکرة الخواتین مینویسد«که در کتابی به نظر گذشت که‏ بیکم با نواب عاقل خان رازی اکثر طرح مشاعره می‏انداخت و اشعار خود را میفرستاد و باهم بی‏باکانه گفتگو دست میداد.بیگم مطلع این‏ غزل را نزد عاقل خان رازی فرستاد،وی این بیت را زیر آن نوشته فرستاد

عشق تا خام است باشد بستهء زنجیر شرم‏ پخته مغزان جنون را کی حیا زنجیر پاست

بیگم بعد از ملاحظه بالبدیهه این بیت نوشت.

پاک بازان محبت را بود دایم حیا چون تو مرغ بی‏حیا را کی حیا زنجیر پاست»

آورده‏اند که روزی بیگم در باغ بکلگشت و تماشا مشغول گردش بود که ناگاه این بیت بخاطر او گذشته برخواند.

چهار چیز که دل میبرد کدام چهار شراب و ساقی و گلزار و قامت یار

اتفاقا پدرش عالمگیر عقب او می‏آمد،بیگم از گوشهء چشم‏ نگریسته از گفتهء خود خجل و شرمنده گردید و مصرع اخیر را فورا تغییر داده باو از بلند چنین گفت:

چهار چیز که دل میبرد کدام چهار نماز و روزه و تسبیح و دیگر استغفار

نقلست که روزی بیگم ابن مصرع را نزد ناصر علی هندی فرستاد:

از هم نمیشود ز حلاوت جدا لبم

وی بطور مزاح زیر آن نوشت:

گویا رسیده بر لب زیب النساء لبم

بیگم از این جواب سخت بر آشفت و چهره بر افروخت و بسوخت‏ و این بیت را در جواب او نوشت:

ناصر علی بنام علی برده‏ای پناه‏ ورنه به ذوالفقار علی سر بریدمت